

بررسی چهار سفر روحانی و معنوی به دنیای پس از مرگ (ارداویراف‌نامه، رویای صادق، رسالهٔ آمرزش، کمدی الهی)

ماندانا صدرزاده

استادیار دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه تهران

چکیده

مسافر روحانی در جامعه‌ای زندگی می‌کند که آرزوها و آرمان‌های او توسط مردم هم‌زمانش بر آورده نشده، از این رو او می‌کوشد با ترسیم سفر روحانی خود مقدماتی برای عینیت بخشیدن بر ذهنیات خویش بیابد. *ارداویراف* در سفرنامهٔ خود با به تصویر کشیدن جنبه‌های خشن پادافره‌ها، بر آنست تا مردم را به سوی کیش زرتشتی بخواند. در قرن دوازده شاعری به نام *داتنه* آرمان‌هایش را در محیطی خیالی و روحانی ترسیم می‌نماید. در سومین سفر روحانی، شوق هجاگویی، *ابوالعلامعزی* شاعر نابینای عرب را برمی‌انگیزد تا با طرح سفری روحانی به جهانی دیگر و تصویر شوخ‌گین پادافره‌ها به مقابله با باورهای رایج برخیزد. در قرن ۱۹ نیز *سیدجمال واعظ اصفهانی*، خطیب مشروطه، کتاب *رویای صادق* را در ذم مخالفان آزاد اندیش می‌نویسد و سرانجام جان بر سر آرمان خویش می‌نهد. از این روی به پاس تلاش‌های او کتاب *رویای صادق* در تحلیل و واگویی سفرهای روحانی در کنار *ارداویراف‌نامه* و *کمدی الهی* قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی

کمدی الهی، رویای صادق، ارداویراف‌نامه، پادافره، داتنه

مقدمه

حضر ایستایی است و سفر در برابر آن، گریز از حضور و دل‌کندن از زادبوم است. سفر را می‌توان نوعی گریز دانست که آن نیز بر دو گونه است: گریز ناخواسته و خود خواسته. هدف از گریز خود خواسته تجربه اندوزی و غنی‌سازی فرد است، که این نقش را در

سعدی، صائب و در دیوان شاعرانی که از واهمه گزمگان و عسس‌های شاهان صفوی در سده‌های یازده و دوازده، به دربار پادشاهان بابری هندوستان، به ویژه اکبر شاه، اورنگ زیب و شاه جهان، مشاهده می‌کنیم. در آن هنگام، به دلیل چیرگی تعصب، یکسو نگری و حاکمیت اندیشه دشمنی با فلسفه و شعرهای غنایی، به ویژه در آغاز حکومت و پیامد آن که رسمیت یافتن شعر مداحی و مرثیه‌خوانی بود، شاهد فروختن روند شعر پویا و سیال در سده پنجم و ششم‌ایم. باید یادآوری کرد که این فروختن روندی فزاینده داشت که سرآغاز آن از سده نهم بود، به همین دلیل است که می‌بینیم از سده نهم به این سو، ستاره شاعران و نویسندگان بزرگ، روی به خموشی دارد، به ویژه با روی کار آمدن صفویان و داعیه مبارزه آنان با عثمانی‌ها و ازبک‌ها. در پاسخی سزا به این فروختن، در همسایگی ایران در دهلی، پادشاه بزرگ بابرین، اکبر شاه، پذیرای شاعران و نویسندگان ایرانی شد، آن گونه که دیری نگذشت تا دربار او و پسینیانش کانون فارسی سرایان شد. بدین ترتیب سفر به هند بر غنای شعر آنها می‌افزود و تبادل اندیشه را در پی داشت.

رهاورد این سفرها چه بود؟ رویکرد شاعران سده‌های یازده و دوازده به متون ودایی که نمونه آن ترجمه سرگذشت رام، داستان پدمآوت، ترجمه اوپانی‌شاد و آثار دیگر است. و اما در مورد حضر، نمونه‌ای را که می‌توان بیان کرد، حافظ است که دل‌بسته سفر نبود، او همیشه در زادبوم خود، ماندگار بود، اما در برابر وی، سعدی شیفته سفر شد، او توانست در پی بازگشت به شیراز آثار ماندگار خود را پدید آورد که در تمامی آنها نقش سفر و تجارب حاصل از آن را آشکار می‌بینیم. از مقابله متون سعدی و حافظ چنین برمی‌آید که در دیوان حافظ سفر بر جایی و رؤیایی خوش نشسته و اگر هم لحظه‌هایی در برخی از ابیات با این واژه روی در روی می‌شویم، این مفهوم جایگاهی در توهم، رویا و خیال دارد، که آن هم درباره محبوب و معشوق است، چنانکه:

آن سفر کرده، که صد قافله دل هم‌ره اوست هر کجا هست، خدایا به سلامت دارش

در سرتاسر دیوانش، او از خود و سفر خود هیچ نمی‌گوید. اما دیوان سعدی آکنده از نشانه‌های تجربی سفر است. گلستانش رنگ و بوی سفر دارد، بوستانش سرشار از تجربه‌های سفر است و غزل‌هایش سرشار از حال و هوای سفر.

در برابر این سفر عینی، گروهی نیز دلبسته سفرهای روحانی بوده‌اند، با این تفاوت آشکار، که سفر روحانی می‌تواند دل‌بخواه و باید متکی بر آرمان‌های شخصی، آرزوها و خواسته‌های مؤلف باشد.

بحث و بررسی

مسافر روحانی در جامعه‌ای به سر می‌برد، که آرزوها و آرمان‌های او توسط مردم همزمانش برآورده نشده، بوی سرخوردگی از نایک‌رنگی‌ها همیشه او را می‌آزارد، از این رو او به سفر روحانی روی می‌آورد، ناگزیر می‌کوشد با ترسیم سفر روحانی خود، زمینه‌ای برای عینیت بخشیدن به ذهنیات خویش بیابد. در زمان *ساسانیان* به دلیل سیاست‌های زورمندانه حاکمان و روحانیون زرتشتی، مردم کششی به سوی دین‌های مانوی، مسیحیت و یهودی‌گری پیدا کرده بودند، این گریز مردم از کیش زرتشتی را ارداویراف، هیرید بزرگ، ناآگاهانه در سفرنامه خویش ترسیم می‌کند. او می‌کوشد با تصویرپردازی صحنه‌های خشن از پادافره‌ها، مردم را به سوی کیش آبابی خویش فرا بخواند، بنگریم که پادافره‌ها هر قدر خشن‌تر و گوناگون‌تر باشند، اعمال فشار بیشتر است و هر قدر فشار افزون‌تر باشد، گریز نیز زیادتر می‌شود. به همین گونه در سده دوازدهم در *فلورانس*^۱ شاهد همین بیدادگری‌های دین‌یاوران مسیحیاییم که جدال بر سر قدرت و تصاحب حوزه‌های منافع بین اسقف‌ها و کاردینال‌ها، جنگ‌ها و اختلاف نظرهای بسیاری را برانگیخت که نتیجه آن تخریب روحیه مردم و گریز آنها از جاذبه کلیسا بود، در همین زمان است که شاعری به نام دانته ذهنیت‌های خود را ناگزیر به پرواز در می‌آورد تا بتواند آرمان‌هایش را در محیطی خیالی و روحانی ترسیم نماید. گرچه در سفر روحانی دیگری، شاعری نابینا از سده یازدهم میلادی که در شامات می‌زیست و از بد روزگار در چهار سالگی نابینا شد، توانسته بود به یاری اندیشه پویا و نقاد و شور نهفته درونش، در شعر عرب جایگاهی والا بیابد. او که بی‌هراس اندیشه‌های خود را در نظیره‌سازی‌های شعری و نثری بیان می‌کرد وی بی‌واهمه

1- Florence

سخن از فلسفه و مخالفت با سنتهای رایج و مشخصاً مذهبی می‌زد، بارها مورد عتاب و خطاب جزم اندیشان قرار گرفت و حتی چندین بار نیز تهدید به مرگ شد. تقریباً در پیرانه سراسی بود که شخصی به او نامه‌ای می‌نویسد و از وی می‌خواهد تا در این لحظه‌های پیری که ممکن است مرگ هر لحظه به سوی او بیاید، دست از هزل سرایی و کفر بردارد. در اینجا است که باز شوق هجاگویی او را بر می‌انگیزد تا با طرح سفری رویایی به جهان دیگر و تصویر شوخ‌گین پادافره‌ها، به رودررویی با باورهای رایج برخیزد. رگه‌ها و پی‌نقش‌های آرمان‌های شاعر بزرگ ابوالعلاء مَعْرَی را در رساله *آمزش آشکار* می‌بینیم. در سده نوزدهم نیز زمانی که بارقه‌های تمدن در سرزمین ایران درخشیدن آغاز کرد، ممانعت نیروهای بازدارنده و مخالفت آنان با گسترش مظاهر تمدن، موجب شد تا دگراندیشی در مظان اتهام قرار گیرد.

مردی روحانی از شهر اصفهان چون می‌بیند که نمی‌تواند رو در روی حاکمان و اندیشه‌های مسلط بر اجتماع بایستد، بر آن می‌شود تا روزگار خود، به خصوص حاکمان شرع و شهر را نقد شرعی کند و نیروهای بازدارنده، سرکوبگر و ستمگر را به پادافره ایزدی گرفتار سازد. سید جمال واعظ اصفهانی که فرزندش محمد علی جمال‌زاده پدر داستان سرایی کوتاه ایرانی است، کتاب *رویای صادق* را در ذم مخالفان نوشت. گرچه دیری نگذشت که پدر گرفتار پادافره زورمداران شد و در بروجرد به قتل رسید. اما او یکی از خطیبان بزرگ مشروطه بود که جان بر سر آرمان خویش نهاد. از این رو به پاس تلاش‌های او کتاب *رویای صادق* را در تحلیل و واگویی سفرهای روحانی در کنار *ارداویراف‌نامه* و *کمدی الهی* و رساله *آمزش* قرار می‌دهیم.

ضروری می‌نماید که در تبیین سفرها به گونه‌ای از سفر نیز تنها اشاراتی کوتاه داشته باشیم. گروهی نیز از خوف جان تن به سفر می‌دادند. اینان بیشتر کسانی بودند که برای گریز از تیغ حاکمان ناگزیر دیار غربت را به جان می‌خریدند که نمونه آن سفرهای گریز گونه ناصر خسرو قبادیانی است که سرانجام به یمگان پناه جست تا جان برهاند. قصه گریزهای او از شهری به شهر دیگر و رفتن او از سرزمینی به دیگر سرزمینی تا جان

تشنه‌اش را به جرعه‌ای خوشکام کند و نیز بسیاری از قصایدش که از تنهایی جان او قصه‌ها دارد، سوگنامه‌ای است بر خرد ناب که جای دارد در هنگامی سزا باز نگریسته شود. مطالب کتاب *ارداویراف* از نظر پیروان دین زرتشتی دارای اهمیت فراوانی است و ترجمه آن به زبان‌های فارسی و هندی و گجراتی نشانه تأثیر آن در نزد پیروان آیین زرتشتی است. برای خاورشناسان این کتاب دارای اهمیتی سه گانه شامل جنبه زبان‌شناختی درباره خط پهلوی، جنبه مذهبی و تاریخی است. *ارداویراف‌نامه* که از زبان پهلوی به فارسی برگردانده شده، دارای نثری نامأنوس و ناشیوا است. شرح سفر ارداویراف در ۱۰۱ فرگرد یا فصل گنجانده شده که ۱۶ فرگرد آن به توصیف بهشت و بهشتیان و ۸۵ فرگرد دیگر دوزخیان و پادافره ایشان را تصویر می‌کند. متن فاقد نثری بهم پیوسته بوده و جملات به صورت جداگانه شماره‌گذاری شده‌اند.

سرانجام، *ویراف* انجام سفر را در برابر پاکدینان پذیرفت. روزی سروتن بشست. جامه نو پوشید، بوی خوش ببوید، بر تختگاه نشست. ایزدان را به نام یاد کرد و خورش خورد. دین‌دستوران جام زرین از می و منگ گشتاسبی پر کردند. جام نخست را به اندیشه نیک و دویم را به گفتار نیک و سومین را به کردار نیک سر کشید. هوشیاری از او رخت بر بست، ناگزیر به بستر خفت. این‌گونه بود که ارداویراف سفر هفت روزه‌اش را آغاز کرد. نخستین بخش از سفر او به سرزمین بهشتیان بود، اما دیری نگذشت که پس از گذشتن از چینود پل بر فراز دوزخ پای نهاد. دوزخ ویراف جای ژرف و سرد و تاریکی است که ابتدای آن زیر پل چینود و انتهای آن ژرفای زمین است و از طبقات پندار بد، کردار بد، گفتار بد و سرانجام ژرف‌ترین قسمت آن، جایگاه اهریمن تشکیل یافته است.

داور روان‌ها، رشن دادخواه در انتهای پل چینود، به کردار آنها رسیدگی می‌کند. بسیاری از بخش‌های *ارداویراف‌نامه* به زنان بهشتی و دوزخی اختصاص یافته است. زنان بهشتی بانوانی‌اند بسیار نیک‌اندیش، نیک‌گفتار و نیک‌کردار با پوشش آراسته به زر و سیم و گوهر. در گیتی، آب و آتش و زمین و گیاه و گاو و گوسفند و همه آفریدگان نیک را پاس داشته و خشنود ساخته‌اند، فرمانبردار شوی خویش بوده و فرشته‌ها را ستوده‌اند، از

این روی پاداش ایشان بهشت است. اما بنگریم کرده‌های زنانی را که چون این چینی نبوده‌اند، ناگزیر پادافره‌شان دوزخ و شکنجه‌های دوزخی شده است.

انواع گناهایی که زنان دوزخی در زندگی دنیایی خود به آنها دست یازیده‌اند عبارتند از:

۱- مقدس نشماردن و آلودن آب و آتش و سپندارمذ (فرشته نگهبان زمین) و خرداد (فرشته نگهبان آب) و امرداد (فرشته نگهبان گیاه).

۲- جادوگری؛ جادویی در اوستا بسیار نکوهیده شده و از گناهان بزرگ به شمار آمده است.

۳- گیس و موی بر آتش افکندن.

۴- کودک خود را تشنه، گرسنه و گریان رها کردن.

۵- دروغ‌گویی و ناراستی، سخن‌چینی و زخم زبان زدن.

۶- نافرمان‌داری از شوهر، از شوی دزدیدن و به اندوخته خویش افزودن.

۷- همبستری با مردان بیگانه.

۸- مال دوستی.

۹- آزار چارپایان و گوسفندان.

نیز بنگریم به گونه‌ای از کنش‌های اهریمنی که از باورهای آیین مزدیسنا بوده و برای خواننده امروزی شگفت می‌نماید. از آن جمله است «روان آن بدکاران که به گیتی یک پای در کفش و بدون پیراهن راه می‌رفتند.»

یک پای در کفش راه رفتن در آیین مزدیسنا گناه بود و در کتاب‌های دینی زرتشتی از آن سخن رفته است. در دفتر دوم «روایات داراب هرمز» آمده: «کسی که پای برهنه رود به یک گام صد گاو و گوسفند و اشتر را شیر بکاهد.» (ارداویراف‌نامه ۱۳۷۲، ص ۴۸)

بدون پیراهن راه رفتن نیز در آیین مزدیسنا گناه شمرده می‌شده است.

از گناهان دیگری که پادافره‌ای هولناک دارد، پلیدی و چرک را به آب و آتش شستن و کشتن است، چه آب و آتش در آیین مزدیسنا مقدس شمرده می‌شوند. ارداویراف مردی به دوزخ گرفتار را می‌بیند که خطایش بسیار به گرمابه رفتن بوده است! لاشه و مردار و

چیزهای گندیده و فاسد به آب و آتش و زمین سپردن در آیین مزدیسنا گناه شمرده می‌شده است .

گستره واژگانی دوزخ در *ارداویراف‌نامه* مجموعه وسیعی از افعال، صفات و اسم‌ها را گرد هم می‌آورد، آنها را بر می‌شمریم. افعال: دریدن، پاره کردن، زدن، گزیدن، کشتن، فرزند خوردن، موی و ریش کندن، خون خوردن، جویده شدن به وسیله حشرات، آویخته شدن از زبان، خاک و خاکستر خوردن، مغز دیگران خوردن، گوشت از تن کندن و خوردن، گریستن، بریدن، شاخ زدن، استخوان شکستن، پستان دریدن.

صفات: نفرت انگیز، سهمگین‌ترین، بیمگین‌ترین، بدکارگی، ناپاکی، چرکین، تاریک، تن پوده، مه‌آلود، گریان، نالان، گداخته، چشم کنده، زبان بریده، ریشگین.

اسم‌ها: سگان، وزغ، مور، مگس، ماران، کرم، کژدم، سرما، خشکی، گندی، تاریکی، دم، پلیدی، چاه، زخم، تگرگ، باران، برف، تنور گرم، لجن، داس، تبر، پتیاره، چرک، گونه زرد.

در فرگرد ۲۶ کتاب *ارداویراف* می‌خوانیم: «دیدم روان زنی که زبان به گردن همی کشید و درهوا آویخته بود. پرسیدم که این روان از که است؟ سروش پاک و ایزد آذر گفتند که این روان آن بدکار زن است که به گیتی شوی و سردار خود پست انگاشت و نفرین کرد و دشنام داد و پاسخ‌گویی کرد.» (همان کتاب، ص ۴۴)

در این باره توجه کنیم که نگرش ویراف به جهان آخرت دیدی مرد سالارانه است، به همین دلیل است که پادافره زنانی که از دیدگاه او بزهکار هستند، پادافره‌هایی نفرت‌انگیز و عذاب آور است که نمونه‌ای از آنها را می‌توان مانند نافرمانی از شوی، از وی دزدیدن و به اندوخته خویش افزودن، یاد کرد.

سفر دوم روایتی است از مردی که در سرآغاز سده بیستم با هجوم تمدن غرب به شرق و ایستایی و مبارزه با آن توسط نیروهای ارتجاعی، مواجه می‌شود. سید جمال واعظ *اصفهان‌ی* مردی است که می‌کوشد خطیب مشروطه باشد، وی با یورش به ارکان استبداد تلاش دارد به دفاع از تمدن نو که زیر عنوان مشروطه و از همه مهم‌تر عدالت خانه است،

برخیزد. او در همدان زاده شد و در ۴۷ سالگی توسط کارگزاران محمد علی شاه در بروجرد به قتل رسید. سید جمال اصفهانی بی‌پروا بود و با دستگاه ظل‌السلطان و روحانیون دست نشانده وی به مخالفت برخاست. وی، چنان که بر می‌آید تنها یا یکی از نویسندگان رؤیای صادقانه است. این اثر شرح دیدار مردی است از جهان آخرت و شمه‌ای از دیدنی‌ها و شنیدنی‌های او از روز فرجامین، یا همان روز حساب. خیل بندگان خطاکاری را می‌بیند که به پای میز حساب فراخوانده می‌شوند و حتی به لابه ناگزیر از پاسخگویی‌اند. ستم‌دیدگان این جهانی هر یک در آن جهان مدعی‌اند و ستمگران این جهان، حیران در برابر میزان الهی به درماندگی نگران سرنوشت و پادافره‌های خویش‌اند. سید جمال واعظ وقایع تاریخی و واقعیت‌های دهشتناک زمانه خود را با شیوه‌ای انتقادی و مترقی، نسبت به ادبیات آن روزگاران، مطرح می‌کند. او تمامی خواسته‌های مردمی خود را در زبان منادی که همان نماینده حق و عدالت است می‌نهد و از زبان او تمام ستمگری‌های مرسوم در جامعه خود را واگو می‌کند. نماینده حق با فریادی بازخواست کننده و بی‌گذشت، یکایک دین‌مداران و سران حکومتی را عتاب می‌کند، آنان گرچه در زندگی این جهانی، بی‌پروا از پاسخ‌گویی بوده‌اند اما در آن جهان، آنهم در برابر میزان موظف به پاسخ‌گویی‌اند. تدلیس و تجاهل، احتکار و ظلم، زراندوزی و اهانت به ملت، هر یک خطایی است که پادافره‌ای هولناک دارد، خیانت‌های عالمان دنیا پرست، اسیر در بند هواهای نفس، مسلمانان را به گرداب فقر و مذلت کشانده است. اینان سبب سازند که «امروز از اولاد خود غله را هزار هزار خروار انبار و احتکار، غله پوسیده از انبار به رودخانه پانصد بار پانصد بار می‌ریزند.» (سید جمال‌الدین اصفهانی ۱۳۶۳، ص ۳۰) در برابر این تباه اندیشی‌ها، «مصدر جلال» آن گاه با قدرت تمام به دفاع از علم‌خواهی واقعی و علم‌گستری می‌پردازد و «اقتدار سایر ملل و ذلت ملت ایران» را به علت انتشار و افتتاح علوم و مدارس آنان برمی‌شمرد «که آنها اقدام کرده و انبساط داده‌اند و شما اغماض نموده و انقباض کرده‌اید؟» (همان، ص ۳۲).

دوزخ با عباراتی مختصر توصیف شده است: جایگاهی است که «شعله‌های آتش غضب ربانی و زبانه‌های انتقام الهی» (همان، ص ۴۱) در آن زبانه می‌کشد و «ملائکه

چندی با زنجیرهای آتشین و عمودهای مشتعل» (همان، ص ۳۱) خطاکاران را پادافره‌ای سخت می‌دهند.

اما سفر سوم نگریستی است از برون مرز ایران به سوی سرزمین‌های شامات. در سده پنجم هجری برابر با یازدهم میلادی شاعری در شهر مَعْرَه می‌زیست. او در چهار سالگی به بیماری آبله نایبنا شد. هوشمند و پرقریحه و مسلط بر ادبیات عرب، روان شعر می‌سرود و به ویژه از منتبّی در شعرهایش دفاع می‌کرد. اینکه شاعری از منتبّی دفاع کند و با دین‌یاوران رسمی به مجادله و مخالفت برخیزد، کاری شگفت بود. او یک‌بار افزون بر تهدید از سوی خلیفه فاطمی نیز مورد اهانت و نکوهش قرار گرفت. ابوالعلاء دارای حافظه‌ای قوی و ذهنی نقاد بود، نظیره‌گویی‌های بسیار داشت و می‌توان رساله او را هجویه‌ای علیه باورهای چیره بر زمانه بدانیم. مردی به شاعر معری نامه‌ای می‌نویسد و او را به توبه فرا می‌خواند، استدلال او چنین است که ابوالعلاء پیر شده و مرگش نزدیک است، از او می‌خواهد پیش از فرا رسیدن مرگ، از خداوند طلب مغفرت کند. این واژه ذهن شاعر بذله‌گو و نقاد را به کنشی وامی‌دارد تا رساله *آمَرزش* با مفهوم طلب *آمَرزش* را- و در ظاهر با توهم پذیرفتن طلب مغفرت- تألیف کند. او در رویای خود می‌بیند که به آن دنیا گام نهاده و شاعران بسیاری را مشاهده می‌کند که در ژرفای دوزخ‌اند یا به خوشکامی در بهشت زندگی را سپری می‌کنند. او بسیاری از رفتارها و کنش‌ها را در این هجویه، پژواکی شاعرانه می‌دهد. پادافره‌های بر شمرده او از دوزخ به همان گونه است که در *ارد/اویراف‌نامه* یا در *کمدی الهی* شاهد آنیم، اما، با فراز و نشیب‌های متفاوت و با سیاق و سلیقه‌های روزگاران.

سفر پایانی ما در این گفتار به سده سیزده میلادی باز می‌گردد. در این هنگام *فلورانس* شهری است که واپسین سال‌های جنگ‌های صلیبی را سر می‌گذراند، دانته دوران رشد خود را در آن آغاز کرده است. او از رقابتهای خونین بین مسلمانان و مسیحیان و نیز نبرد قدرت بین پایها و پادشاهان مختلف متأثر می‌شود. پس از گذراندن دوران تحصیل خود در مدارس عالی آن زمان و پس از ناکامی در عشق خویش، رویکردی

اجتماعی به‌زمانه می‌کند. از آنجا که نگرش مسلط و حاکم بر ادبیات، به طور کلی هر نوع تولید فرهنگی با حاکمیت و امان نظر آنان مواجه است، شاعر همچون بسیاری از شعرای خاوری می‌کوشد تا با بهره‌گیری از رویا و شعرهای تخیلی، آرزوها و خواسته‌های خود را نمایانده و در خیال جامه عمل بپوشاند. او شاهکار خود را در *کمدی الهی* متبلور می‌کند.

دانته^۱ از عدد راز واره «سه» هم در ساختار *کمدی* و هم در قافیه‌بندی بهره بسیار گرفته است، منظومه دارای سه کتاب یا سه چکامه است: *دوزخ*، *برزخ* و *بهشت*. *برزخ* و *بهشت* هر کدام حاوی سی و سه قطعه است و *دوزخ* نیز، با افزودن سرود اول *دوزخ* که در حقیقت مقدمه‌ای است برای *کمدی الهی*، سی و چهار قطعه است که تعداد کل قطعات سه کتاب بالغ بر صد سرود (عدد کامل) می‌شود. هر سرود نیز به بندهای سه مصرعی تقسیم شده‌اند. منظومه *کمدی* دارای ۱۴۲۳۰ بیت است و زبان آن ایتالیایی با گویش توسکانی است.

هدف *دانته* از سرودن *کمدی* بیان مفاهیم پر راز و رمز و سمبولیک بوده است، او خود این معنا را در هدیه این اشعار به دوستش «کان گرانده دلا اسکالا» چنین بیان می‌دارد: «باید توجه داشت که درک ابعاد معنوی این کار ادبی بس دشوار است، این اثر دارای دو بعد است، یکی بعد ظاهری و تمثیلی الفاظ و دیگری بعد رمزی و اخلاقی است که در ورای تعبیرات و الفاظ نهفته است، موضوع سرودهای *کمدی الهی* در مفهوم ظاهری‌اش بیان حال ارواح پس از مرگ است. اما موضوع معنوی سرودها انسان با مجموعه فضایل و رذایل او است که در برابر عدل الهی یا شایسته پاداش است و یا سزوار عذاب» (شفا: ۱۳۴۷، ص ۱۸).

در اثر *دانته* همه شاعرانی که در *رساله آمرزش* نکوهیده شده‌اند، مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند زیرا که در آن زمان شاعران از ابزار و نیازهای بایسته و مایه شادمانی خاطر حاکمان و درباریان بودند. همانگونه که یک پادشاه و حکمران یا امیر نیاز به سردار، خدمه، دلک و وزیر داشت، حضور شاعر و نویسنده در دربار نیز بایسته بود. مورخ و نویسنده

می‌بایست برای وی پیشینه تاریخی بسازد و پیروزی‌هایش را درخشان بنماید. شاعر نیز می‌بایست فتح نامه‌ها برایش بسراید و اوقات فراغت او را پر نماید. از این روست که می‌بینیم شعر و شاعران در بسیاری از سنت‌ها و مذهب‌های شرق و غرب نکوهیده شده‌اند. بشار در رسالهٔ *آمزش* در قعر جهنم توسط مأمور عذاب وادار به دیدن عذاب خویش می‌شود، با اینکه این شاعر در زندگی خویش نابینا بود، به همین گونه و با ترفندی و عذابی دیگر که برگرفته از سنت‌ها و رسوم جامعهٔ غربی آن زمان است، شاعران مورد نظر از جمله *ویرژیل*^۱ به دوزخ دانته گرفتار می‌شوند. در دوزخ او هر یک از لایه‌های مطرود جوامع حاکم، جایگاه و طبقه‌ای خاص از دوزخ را به خویش اختصاص داده‌اند. فلسفه نیز در غرب، همچون در شرق، مورد نکوهش دانته است. گرچه پادافرهٔ اینان بسیار ضعیف‌تر و حتی می‌توان گفت عذابی تلطیف شده است این می‌تواند نشانگر آن باشد که دانته خود در نهان و در بن دل خویش، چشمی به سوی آنان دارد. به عنوان مثال *ابن سینا* و *ابن رشد* در طبقهٔ فلاسفه‌ای قرار دارند که در راه پیشرفت انسانیت کمک کرده‌اند، اما به عقیدهٔ دانته از نعمت داشتن عقیدهٔ صحیح محروم بوده‌اند. به همین جهت این دو فیلسوف در طبقهٔ اول دوزخ که «*هیمبوس*»^۲ نام دارد جای گرفته‌اند. محکومان این طبقه (شبیبه به اعراف مسلمانان) شکنجه و عذاب نمی‌بینند، ولی تا ابد از امید محرومند و به همراه *ویرژیل*، نماد خرد و حکمت‌اند. (شفا ۱۳۴۷، ص ۵۸) عاشقان نیز در دوزخ او نکوهیده‌اند، اما نه آنگونه در آثار شرقی عریان و خشن می‌بینیم. به عنوان نمونه پائولو^۳ (شیفتهٔ زن برادر خود بود و با او رابطهٔ نهانی داشت.) و *فرانچسکا*^۴ (وی عاشق برادر شوهر خود شده بود، تا اینکه روزی شوهر پائولو و *فرانچسکا* را هم‌آغوش می‌بیند، خشمگین می‌شود و آن دو را می‌کشد.) به صورت نسیم در گرداگرد حلقهٔ نخست دوزخ گرفتارند.

1- Virgile

2- Limbus

3- Paolo

4- Francesca

ساکنان طبقه سوم دوزخ، شکم پرستی را اساس زندگی خود قرار داده و از توجه به معنویات بازمانده‌اند. اینان درون منجلابی گندنا و بدبو به سر می‌برند و شیری درنده با سه کام که نشانگر طبایع خورندگان است، شکم‌های آنان را با چنگ و دندان می‌درد. در طبقه چهارم، دانته و ویرزیل به دیدار ارباب دینار و درم می‌روند. اینان دو دسته‌اند: یک دسته خسیسان و ثامت پیشگان و دسته دیگر ولخرجان و اسراف‌کنندگان، وزنه سنگینی به آنان بسته شده و هر کدام در نیم دایره مخصوص خود در لجن‌زاری سیاه و گندنا با شتاب از یک سو به سوی دیگر می‌روند و با هم برخورد می‌کنند.

طبقه پنجم «طبقه علیای جهنم» دانته است و گناهان مربوط به «ماده گرگ» یعنی آزمندی‌ها در آن کيفر می‌بینند. سعدی اینان را اسیر «خواب و خور و خشم و شهوت» نامیده است.

طبقه ششم جایگاه اهل زندقه و بدعت گزاران در دین و الحاد است. در این قسمت دانته ناگهان «سه شیطانۀ دوزخی غرق در خون» می‌بیند: «کمربندهای آنان ماران هفت سری به رنگ سبز بسیار تند بودند و گیسوانشان افعیان کوچک و مارانی که پیشانی‌های خشم آلودۀ آنها را زیر چنبره‌های خود گرفته بودند» (همان، ص ۱۲۵).

تجاوزکاران در طبقه هفتم جای دارند. ساکنان منطقه اول متجاوزان به دیگران و منطقه دوم متعدیان به نفس می‌باشند. اینان به دو گروه تقسیم می‌شوند: کسانی که خودکشی کرده‌اند و کسانی که دارایی خویش را از راه تفریط و حیف و میل از میان برده‌اند. روان انتحارکنندگان، در جنگلی به نام «جنگل خودکشی» به سر می‌برند که در آن هر کدام از این ارواح به صورت درختی خشک در آمده‌اند. این درخت‌ها در معرض تناول پرنندگان شوم آدم رویی قرار دارند که شاخه‌های آنها را می‌شکنند، و چون هر شاخه عضوی از اعضای بدن آنهاست، از جای شکستگی خون برمی‌آید. طبقات هشت و نه از لحاظ شرح و بسط کامل‌ترین مناطق دوزخ و جایگاه حيله‌گران و خیانتکاران است. ویرزیل و دانته برای مشاهده این گودال‌نشینان از روی پل‌هایی می‌گذرند. در تمام مسیر این

دوزخیان، شیاطینی تازیانه بر دست آنان را به حرکت وامی‌دارند و این تاوان ایشان است. تازیانه‌ها نماد و نشانهٔ عذاب وجدان است.

سرهای غیب‌گویان به دور گردن چرخیده و رو به پشت قرار گرفته‌اند. اینان در حین راه رفتن ناگزیرند به پشت سر خویش بنگرند و دیدگان‌شان دائماً از اشک پوشیده است، زیرا خواسته‌اند با این دیدگان آنچه را که راز خداوند است، ببینند.

یکی از استادانه‌ترین فصول دوزخ، توصیف جایگاه ارواح دزدان است، زیرا دانت به چشم خود می‌بیند چگونه آدمی و مار، استحاله پیدا می‌کنند و این به شکل آن و آن به شکل این درمی‌آید. این "استحاله" آخرین مرحلهٔ دزدان از نظر اخلاقی است. اینان در زندگی هر چه را که دیگران داشته‌اند، به خود جذب می‌کرده و به صورت جزوی از وجود خویش در می‌آورده‌اند.

آخرین حلقهٔ دوزخ جایگاه خیانتکاران - خائنان به والدین و خودشان و خائنان به وطن - است. این بخش از لحاظ وسعت کوچکترین و از نظر عمق و ظلمت مخوف‌ترین حلقهٔ دوزخ است. ابلیس عظیم در مرکز این طبقه سکنی گزیده و از این جایگاه سراسر دوزخ را اداره می‌کند. لایه‌ای عظیم و شکست‌ناپذیر از یخ سراسر این طبقه را فرا گرفته است. از منظر دانت «یخ جاودانی» آخرین سمبل گناه است. فقدان هر گونه نور و حرارت آسمانی، علامت محرومیت از مهر و لطف خداوندی و عاطفهٔ بشری است.

بدین ترتیب دانت به پایان سفر یک روزهٔ خود رسیده‌اند، آخرین عمل سمبولیک این دو مسافر دوزخ که شاید مهم‌ترین کار دانت در دوزخ است، "سفر" او و ویرزلی در طول بدن شیطان برای خروج از جهنم است، زیرا شیطان طوری قرار گرفته که نقطهٔ مرکزی زمین در وسط بدن اوست. دانت پس از گذشتن از «مرکز ثقل» کرهٔ زمین، ناگهان با شگفتی می‌بیند که همه چیز وارونه شده، منجمله پاهای شیطان رو به بالا قرار گرفته و با توضیح ویرزلی می‌فهمد که در آن نیم‌کرهٔ دیگر به سر می‌برند.

نتیجه‌گیری

نگریستن ما به این چهار سفرنامه بیانگر آنست که زمان بازگویی سفرهای روحانی و

هنگام آفرینش این گونه آثار، به دوره‌های گذشته باز می‌گردد، به زمانی که هنوز مفهوم آزادی برای همگان مصداق نداشت. همانگونه که می‌پذیریم مفهوم آزادی رهاورد انقلاب بورژوازی ۱۷۹۳ فرانسه است که این مفهوم از آنجا به همه جهان راه یافت. اگر که می‌بینیم رویای صادقه حدود یک سده پیش نگاشته شده، به دلیل آن است که نسیم انقلاب فرانسه تا به اقصی شرق برسد، دو سده طول کشیده است، اما در مجموع برآیند آفرینش این گونه آثار به دلیل وجود بحران‌های حاکم بر جوامعی است که نویسندگان آثار در آن محیط می‌زیسته‌اند. به کوتاهی می‌گوییم، *ارداویراف نامه* توسط ویراف در زمان *ساسانیان* که خود گرفتار پراکندگی و تشتت باورها بودند و نیز *رساله آمرزش* که در سده پنجم نوشته شده مواجه با زمانی می‌شود که جامعه شامات گرفتار هرج و مرج و مجاورت با جنگ‌های صلیبی است. نیز کتاب *کمدی الهی* زمانی نوشته شد که *فلورانس* دچار پراکندگی و سردرگمی سیاسی و اجتماعی بود، جنگ‌های صلیبی روی به پایان داشتند و پاپ‌ها و پادشاهان درگیر نبردی بی‌امان بودند. نویسنده و یا بهتر بگوییم نویسندگان این گونه آثار سفرهای روحانی خود را به منظور تلطیف روان آزردۀ خود از آن همه پراکندگی و سردرگمی انجام می‌دادند. این انجامش به مثابه تشفای درون آشفته نویسندگان از آن همه بی‌نظمی بود، ترسیمی از جامعه ایدآل و خواسته‌های برنیامده.

منابع

- ارداویرافنامه یا بهشت و دوزخ در آیین مزدیسنی*، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۲.
- اسدآبادی، سیدجمال‌الدین، *رویای صادقه*، تهران: ۱۳۶۳.
- دانت، آلیگیری، *کمدی الهی*، *دوزخ*، *برزخ*، *بهشت*، شفا، شجاع‌الدین (مترجم) تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۷.
- معزی، ابوالعلاء، *رساله آمرزش*، انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۵.

